



دور رکعت نمازی که ۲۵۳دقیقه طول کشید

مصلاى تهران- ۵۳/۷دقیقه

۲۹دقیقه۵۵

نماز صبح را که خواندم از پنجشنبه اتناق زدگدی آسمان را نگاهى کردم و حس کردم می خواهد بغضى فروخورده را با های های و آه تکانى بر زمین بپاشد. طوری که شاید آفتاب هم امروز روی خودنمایی میان این همه ابر دل شکسته نداشتند.باشند.

۲۹دقیقه۶

برادران ارجمند، آقای «الف» مشهور به «آخر مهاجنگى و آقای «ه» که معروف است به هانفت عکاس باشى، نشستند منتظر. ما کمی کپ عیدانه می زنیم که آقایان وسایل را بر یک چک و ختنى می گویند، پاره پاره یی باشد تا ببینند دنبالت.

۲۹دقیقه۶

کاغذهای توى جیمیم را پایین و بالا کشیدم و اضافات را کنار می گزارم برای صحنه خانم زیناله. خواب به شکل کاملاً ساختل براندازى توى چشم هابیم میسر می کند و میجور می شود. میرای باز نگاه داشتن این یک خط چشم باقى مانده، کج صلاطات صورت را در چشم متحرک کنم که بشود یک شوخايد!

۲۷دقیقه۷

رنگ به صدا درمی آید. آقای «الف» سراسیمه می آید. تو. از راه رفتند. بیادداشت که دسته گله لب نه ابر داشت. می گوید: چنبک که خیلی دیر شده. ماشين پژو بر بود، راننده و یک نفر در ماشین جلو و ۱ نفر هم عقب. برادر «الف» گفت: برو بالا سریع. باید یک چیزی تحمل کنی، جا ماندیم. برادر «سوس» با زانوهایش توى چشمم زد. برادر «الف» گفت: برو بالا سریع. باید یک چیزى تحمل کنی، جا ماندیم. برادر «سوس» با زانوهایش توى چشمم زد. برادر «الف» گفت: برو بالا سریع. باید یک چیزى تحمل کنی، جا ماندیم. برادر «سوس» با زانوهایش توى چشمم زد.

من که اصولاً در این مواقع سکوت می کنم، سبى کردم کمی جلوبتر از صندلى نشیمنم تا همه ۲۵۰گرم استخوان و چربی خودم تا مقصد زکات فکند، نشود و هم باقى نتوانند نفس بکشند. به هرحال برای ما کم کم یک جبهه جمبه چنبک که خیلی دیر شده است.

من که اصولاً در این مواقع سکوت می کنم، سبى کردم کمی جلوبتر از صندلى نشیمنم تا همه ۲۵۰گرم استخوان و چربی خودم تا مقصد زکات فکند، نشود و هم باقى نتوانند نفس بکشند. به هرحال برای ما کم کم یک جبهه جمبه چنبک که خیلی دیر شده است. نوستالوژیک پیدا می کند.

برادر بی سیم که شباهت های فوق العاده ای در دایى وسلفى ما دارد- بی سیم مفتخى! هستند «بیباید از بی سیم می آیدم، این مسییر بریم» راست می گفت ترا فیک سنگینی بود ولی مگه ما مردم نیستیم؟!

۲۵دقیقه۷

هر منفى که باز می شود، ما به جای بندنه یک با بندنه چهارم از آن فرار می کنیم. با زاویه ای که من دران فیه های پلیسی دهه ۷۰اتالیبا و رانندگى آن دلون بدجورى قوی زد. در وقتى که مردم دستفروم خوار در رفیق آقای بی سیم. تا تار و بود کت و شلوار ملت گاز می دهد. دو ماه مشین را به سمت کارش نمی کشد.

۲۸دقیقه۷

صدای «نخ» «نخ» «نخ» دوستان و «کیشى» «کیشى» خاک مشین وار بی سیم، تنها صوت داخل ماشین است. لتهای تویفینم فشرده و کش دار است. تهاوت می توینم به قول برادر بی سیم بیرون فریسم و نذر و نثار. حالا این وسط یک عنذ گاری چی روز زده که برای نماز مسییر مصلی انتخاب کرده، افتاده است جلوسى ما و این از آن درسرهایی است که کار دست و ما می دهد. بوق و چراغ که اصلا فایده ای ندارد، پس میجور می شویم- میجور- از بی سیم استفاده ابزارى کنیم، آن هم کاملاً متعلقى! برای گاری چی مهربون چراغ می اندازیم و بوق می پریدیم، کشش بدست شدیم و ایستادیم، یک دوره

حاشیه هایی از مراسم معطر نماز عید فطر به امامت رهبر فرزانه انقلاب



دور رکعت نمازی که ۲۵۳دقیقه طول کشید

مصلاى تهران- ۵۳/۷دقیقه

جایی که ما ایستاده بودیم، برادر عکاس

دوربین را بی خیال شد رفت جلو آب مگر ما (...). بودیم که وفادار باشیم به

جمله «نری جلوها». وای که چه مزه ای دارد، افطار با بوسه به دست رهبر. آن هم در روز افطار ماه رمضان،

در یک صبح بهاری، در دل پاییز. بعد

هم نغمه ای دلنشین توی گوشم بچرخد و گوشه ای از ذننت را برای همیشه از آن خود کند. «زنده باشین»!

۷/۴دقیقه

توی اتاقک یک دفعه موجهی به پا می شود. آقا همینطور که در قلب اتاق فرو می روند، مسئولان می آیند برای عید

دیندی: آرام و باطمینان. ما البته نماندند در طول همین چند متر باقی مانده تا جایگاه، صف های اول نماز را

بی سیم رفت دعوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

دعا عوا که چرا جایش بی سیم رفت

نمی داید چه رفتی است این توفیق! اگر یا باشد و یا بعده. . . . دوستی دارم

که می گوید «آن رمضان المعزیزی که با نگاه به شمسه فیروزه ای از آغاز نشود و

با آفتاب گرفتن در تلالو خطبه های نماز جمعه اش قوام نیاید و با آب تنی در

مرواریدهای انبار قوت نماز عیدش به پایان نرسد، مدتی زنجیره نماند و

دوم آبان ۸۵ماه هم برسم همراهی عیدی گونه «توفیق» برابم اتفاق افتاده است؛

اتفاقی که شاید برای تمام سالهای عمرم زیباترین خاطره و بهترین یاداش یک

ماه بندگی باشد. دلم نمی آیدم این قطر هم ای باران خورده تغزل در پناه آن نگاه

طوفانی ناخالی دلم. . . نه! ناخالی دلمان را از شما قسمت نکنم در این

ثانیه های آخر میهمانی حمرش. . . . محسن حدادی

الته صدا به خوبی به ما نمی رسد و... گفتم که ابرها هم دلشان گرفته امروز!

بیرون بعد از اینکه گروه توضیح دو سه دور، برنامه اجرا کرد، امیرسلیبی آمده

و در دادی وداع می خواند. صدایش داخل اتاق هم می آید.

روی میزهای اتاقک یک دیس شیرینی ناز گلی همراه با یک دیس مهر اعلا،

تربت کریلا رویت می شود. یکی دیس دارم که بر گیرم فیرون و منتقل

شدم به امیر مصلی (ا) حداقل «نوه نارنجی» پلر را بی خیال می شود،

می آید سمت پرنریزگر. جفت هم دربار و او می پرسد و شیطنت هایش و آقا

نارنجی همان طور که در حال خوردن شیرینی است به لوس کردن خودش را

ادامه می دهد. آقای هاشمی عیدش در می گیرد و می کشد سمت خودش.

چی می خوری، علی آقا؟! جوابی جز ناز ترندن و عشوۀ آمدن یک توه دوست داشتی نمی گیرد.

نوه نارنجی خیلی با فخر و در حالی که آقا تا قر را کنار گذاشته برمی گردد

پیش شان و تراکتور را نشان می دهد. نوه نارنجی است که در حال خوردن

شیرینی است به لوس کردن خودش را ادامه می دهد. آقای هاشمی عیدش در می گیرد و می کشد سمت خودش.

چی می خوری، علی آقا؟! جوابی جز ناز ترندن و عشوۀ آمدن یک توه دوست داشتی نمی گیرد.

نوه نارنجی خیلی با فخر و در حالی که آقا تا قر را کنار گذاشته برمی گردد پیش شان و تراکتور را نشان می دهد. نوه نارنجی است که در حال خوردن

شیرینی است به لوس کردن خودش را ادامه می دهد. آقای هاشمی عیدش در می گیرد و می کشد سمت خودش.

چی می خوری، علی آقا؟! جوابی جز ناز ترندن و عشوۀ آمدن یک توه دوست داشتی نمی گیرد.

نوه نارنجی خیلی با فخر و در حالی که آقا تا قر را کنار گذاشته برمی گردد پیش شان و تراکتور را نشان می دهد. نوه نارنجی است که در حال خوردن

شیرینی است به لوس کردن خودش را ادامه می دهد. آقای هاشمی عیدش در می گیرد و می کشد سمت خودش.

چی می خوری، علی آقا؟! جوابی جز ناز ترندن و عشوۀ آمدن یک توه دوست داشتی نمی گیرد.

نوه نارنجی خیلی با فخر و در حالی که آقا تا قر را کنار گذاشته برمی گردد پیش شان و تراکتور را نشان می دهد. نوه نارنجی است که در حال خوردن

شیرینی است به لوس کردن خودش را ادامه می دهد. آقای هاشمی عیدش در می گیرد و می کشد سمت خودش.

چی می خوری، علی آقا؟! جوابی جز ناز ترندن و عشوۀ آمدن یک توه دوست داشتی نمی گیرد.

نوه نارنجی خیلی با فخر و در حالی که آقا تا قر را کنار گذاشته برمی گردد پیش شان و تراکتور را نشان می دهد. نوه نارنجی است که در حال خوردن

شیرینی است به لوس کردن خودش را ادامه می دهد. آقای هاشمی عیدش در می گیرد و می کشد سمت خودش.

چی می خوری، علی آقا؟! جوابی جز ناز ترندن و عشوۀ آمدن یک توه دوست داشتی نمی گیرد.

نوه نارنجی خیلی با فخر و در حالی که آقا تا قر را کنار گذاشته برمی گردد پیش شان و تراکتور را نشان می دهد. نوه نارنجی است که در حال خوردن

شیرینی است به لوس کردن خودش را ادامه می دهد. آقای هاشمی عیدش در می گیرد و می کشد سمت خودش.

چی می خوری، علی آقا؟! جوابی جز ناز ترندن و عشوۀ آمدن یک توه دوست داشتی نمی گیرد.

نوه نارنجی خیلی با فخر و در حالی که آقا تا قر را کنار گذاشته برمی گردد پیش شان و تراکتور را نشان می دهد. نوه نارنجی است که در حال خوردن

شیرینی است به لوس کردن خودش را ادامه می دهد. آقای هاشمی عیدش در می گیرد و می کشد سمت خودش.

چی می خوری، علی آقا؟! جوابی جز ناز ترندن و عشوۀ آمدن یک توه دوست داشتی نمی گیرد.

نوه نارنجی خیلی با فخر و در حالی که آقا تا قر را کنار گذاشته برمی گردد پیش شان و تراکتور را نشان می دهد. نوه نارنجی است که در حال خوردن

شیرینی است به لوس کردن خودش را ادامه می دهد. آقای هاشمی عیدش در می گیرد و می کشد سمت خودش.

چی می خوری، علی آقا؟! جوابی جز ناز ترندن و عشوۀ آمدن یک توه دوست داشتی نمی گیرد.

چهره اش می درخشد.

آقا سببم را گفته اند، اما یک نفر اعتمادیه نفس! دارد تنهایی شعار

می دهد، بی خیال هم نمی شود. حضرات دیپلمات منتظر گوشه مترجم

هستند تا بیانات را ترجمه شده شنویس کنند که نمی رسد! احتمالاً جا مانده.

شاید هم همه شان فارسی بلندن نالافها و رونمی کنند. به هرحال خطبه ها آغاز

می شود و گوش ایشان بهکار گوشه نیست!

«توه نارنجی» که در در رکعت دوم نماز وقتی همه در قوت بودند دراز کشیده بود

و تراکتور در هوا می چرخاند، حالا بلبل زبانی اش گل کرده و او پلر مینی بر

سکوتر را هم زیاد محل نمی دهد. صدای یک هلی کوپتر هم که آمد

بدجوری قوت زنی شد و رفت توی نخ هواپیماهی کرد! معلوم نیست چه

می گوید که پرنخنده را بر ساکت کردن «توه نارنجی ترجیح داده و یا بهتر است»

بگویم. نمی تواند ساکت کردن را اقدام کند به علت خند!

بعضی ها جهت قبله شان را عوض کرده اند و چرخیده اند به سمت آقا. یعنی

از قبله ۱۵-۱۰ درجه مایل شدند. البته وزیر اقتصاد هم که در صف دوم است،

زیاد راحت نیست، هر چند دقیقه یکبار چانه چامی شود این با آن و این با آن می

نمیز می شود. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

خطبه اول نماز که تمام شد، یک نفر از میان حلقه های نماز گزاران در

متنهای شرفی ما برخاست و با لهجه کاشی یا صفهانی، آقاچو! آقاچو! کرد

می دهد، بی خیال هم نمی شود. حضرات دیپلمات منتظر گوشه مترجم

هستند تا بیانات را ترجمه شده شنویس کنند که نمی رسد! احتمالاً جا مانده.

شاید هم همه شان فارسی بلندن نالافها و رونمی کنند. به هرحال خطبه ها آغاز

می شود و گوش ایشان بهکار گوشه نیست!

«توه نارنجی» که در در رکعت دوم نماز وقتی همه در قوت بودند دراز کشیده بود

و تراکتور در هوا می چرخاند، حالا بلبل زبانی اش گل کرده و او پلر مینی بر

سکوتر را هم زیاد محل نمی دهد. صدای یک هلی کوپتر هم که آمد

بدجوری قوت زنی شد و رفت توی نخ هواپیماهی کرد! معلوم نیست چه

می گوید که پرنخنده را بر ساکت کردن «توه نارنجی ترجیح داده و یا بهتر است»

بگویم. نمی تواند ساکت کردن را اقدام کند به علت خند!

بعضی ها جهت قبله شان را عوض کرده اند و چرخیده اند به سمت آقا. یعنی

از قبله ۱۵-۱۰ درجه مایل شدند. البته وزیر اقتصاد هم که در صف دوم است،

زیاد راحت نیست، هر چند دقیقه یکبار چانه چامی شود این با آن و این با آن می

نمیز می شود. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه

کنار وزیر دادگستر هم نشسته و باز یک نفر آدم است. خیز بر می دارد، به طرف اول خیره می شود و... جالب اینکه